

اگر قدرت خود دست و اگر سجد تو انرا به
 میسرت می شود که مال مزک دارند و جامه پاک
 عرض مصلحت و دل فارغ و قوت طاعت
 در لقمه لطیفست و صحت عبادت در کسوت
 نظیف بید است که از معده حالی چه قوت
 آید و از دست سخی چه مروت و از پای
 برهنه چه سیر و از مکر ستم چه خیر **بیت**
 شب برانگیزه حسد آنکه برید نبود وجه
 بامداد او نشن مورگرد آورد به تابستان
 تا فراغت بود زمستانش فراغت باقانه
 نه پیوندد و جمعیت در تنگ دستی صورت
 نه بندد یکی بخیمه نعشا بسته یکی منتظر عشا
 نشسته هرگز این بدان کی ماند **بیت**
 خداوند گنفت بحق مشغول برانگیزه روز
 برانگیزه دل بس عبادت ایشان بچکن ببول
 نزدیکیست که جمعه حاضر نه بریشان و برانگیزه
 خاطر اسباب بعیست ساخته و بناوراد

در سوخته و دفتر شکایت باز کرده و ذم تو انرا
 آغاز کرده و سخن بد بخار ساینده که در رویت
 دست قدرت بسته است و تو انرا انرا با
 ارادت شکسته مگر عاقلان بدست اندر
 درم نیست درم داران عالم را گرم نیست
 مرا که برورده نعمت بزرگایم این
 سخن سحت ناکسند آید کفتم ای یار تو انرا
 دخل میکنند نه و ذخیره گوشه نشینان
 و مقصد زایران و کشف مسافران و تحمل
 بار کران از بهر راحت دیگران دست تبار
 بطعام آنکه برند که متعلقان و زیر دست
 بخورند و فضله مکارم ایشان بسیران
 و فغان و نه تو ایان و اقارب و حیران سیده
 تو انرا از اوقف است و نذر و همت
 ز کوه و فطره و اعنای و مهدی و قربانی
 تو کی بر ولایت ایشان رسی که نتوانی
 جو این دور کعبت و ان هم بصدور ایشان

دگر ز...